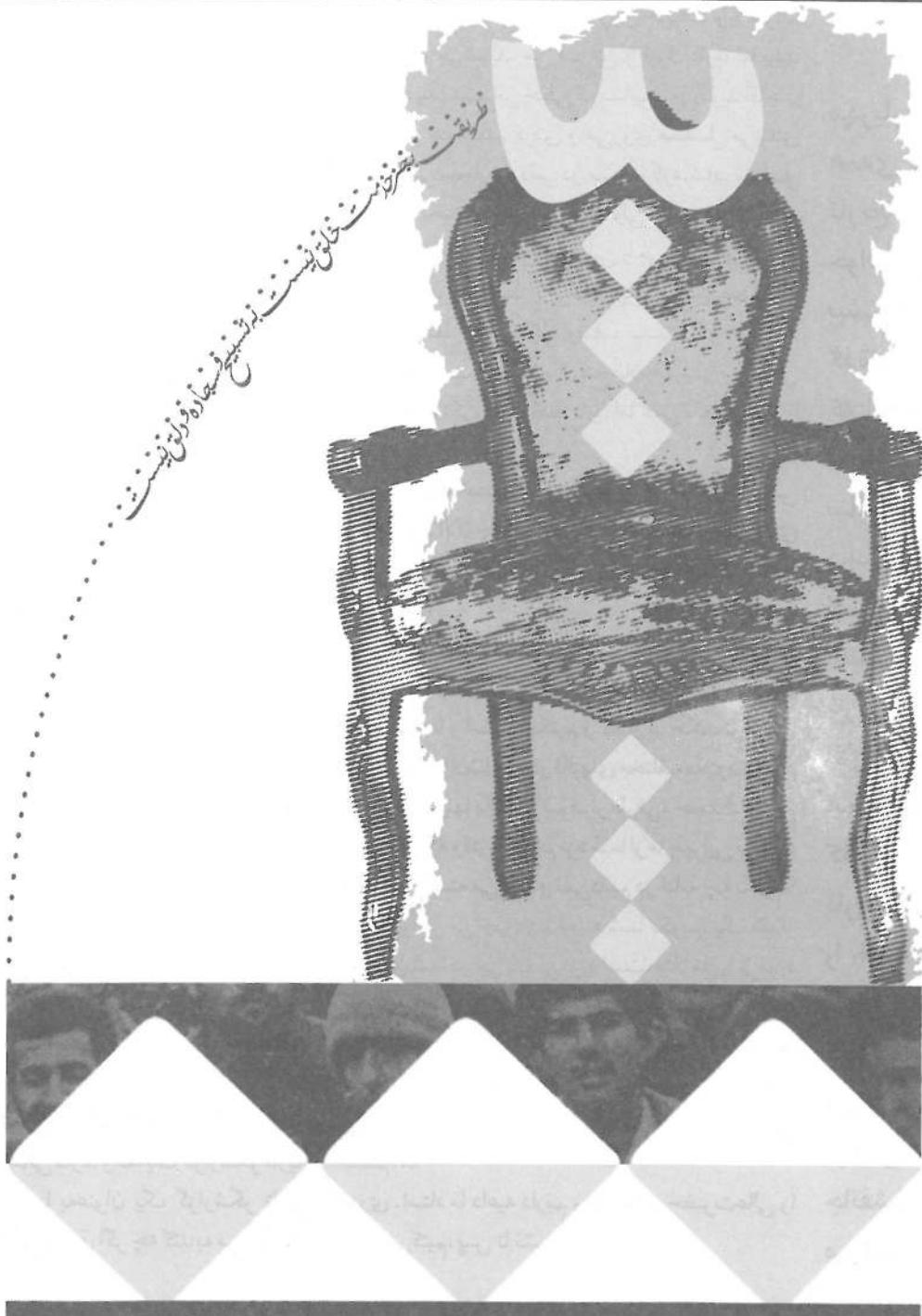


حکومت و نظام سیاسی از دیدگاه سعدی

حوزه سیاسی سعدی

مجید زهتاب



اخلاق هر دو به بررسی موضوع سعادت می‌پردازند و در مقام عمل نتیجه‌ی آن، در زندگی مدنی، قابل مشاهده است. از این دیدگاه عمل به فضیلت، نیازمند بهترین نظام سیاسی است تا فرد بتواند در درون آن از راه نیک‌کرداری به سعادت نایل شود. از دید ارسطو سیاست درباره‌ی آنچه باید کرد و نباید کرد قانون می‌گذارد، بر این اساس، غایت این دانش، شامل غایتهای دانش‌های دیگر نیز هست.^(۲)

سیاست در نزد مسلمانان هم سرگذشت خاص خود را دارد، گرچه این واژه، واژه‌ای قرآنی نیست، اما در احادیث و ادبیات عرب زیاد از آن استفاده شده است. در میان معانی فراوانی که از این واژه اراده شده است، آنچه که در این بحث مورد نظر ماست، همانا «پاس داشتن ملک و حکم راندن به رعیت»^(۳) است.

همچنین در قرون گذشته و بهخصوص در میان مسلمانان بحث در علم سیاست با پرسش از ویژگیهای حاکم آغاز می‌شده و در پاسخ به این پرسشها و توضیح خصال حکام، معرفت سیاسی شکل می‌گرفته است. بر همین اساس بوده که دانش سیاسی گذشت، بیشتر در اندرزها و نصائح خردمندان به حکام در زمینه‌های دادگری، مردمداری، صلح دوستی، آین جنگاوری، تنظیم مناسبات با زیرستان و... جلوه‌گری می‌کرده است. از طرفی در یک تقسیم‌بندی متعارف می‌توان گفت که سیاست در جهان اسلام را گروههای پنجگانه‌ی زیر مورد بررسی قرار داده‌اند. ۱- فقیهان ۲- فیلسوفان ۳- متکلمان ۴- سیاستمداران و ۵- شاعران و سخنوران و آنچه که در این بحث ما به آن بیشتر می‌پردازیم، قسم اخیر به طور اعم، و بررسی خرد سیاسی سعدی به عنوان برآیند خرد سیاسی ایرانی تا قرن هفتم به طور اخض است.

برای پرداختن به این مبحث نیز بهتر است که اشاره‌ای به سابقه‌ی خرد سیاسی در میان اندیشمندان ایرانی تا حدود قرن هفتم داشته باشیم. مطمئناً تمدن کهن ایرانی که روزگاری قسمت اعظم جهان شناخته شده‌ی زمان خود را در قلمرو و سیطره‌ی خود داشته است، از آینه‌ها و قوانین و روش‌های پیشرفت‌های برای اداره‌ی امور این سرزمین پنهان برخوردار بوده است. ردیاب سیاری از این قوانین رادر قدیمی‌ترین کتبیه‌ها و سنگنیشته‌ها و یا کتابهای کهنی چون اوستا، می‌توان یافت. از اهتمام هوشمندانه‌ی شهریاران و سیاستمداران ایرانی به فراگرفتن و به کار بستن دانش سیاسی همین بس که برای افزایش دانش خود در این

این مقاله درآمدی است بر پژوهشی به نسبت دراز‌دامنی که در زمینه‌ی اندیشه‌های سیاسی شیخ اجل انجام پذیرفته و بخششایی از آن با عنوان‌های «صلح و جنگ از دیدگاه شیخ اجل مصلح‌الدین سعدی» و «آین شهریاری از دیدگاه سعدی (در دو قسمت) در شماره‌های ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ - ۲۹ فصلنامه «فرهنگ اصفهان» چاپ و منتشر شده است.

خوانندگان گرامی برای تفصیل این مختصر می‌توانند به شماره‌های پیش‌گفته در فرهنگ اصفهان مراجعه فرمایند.

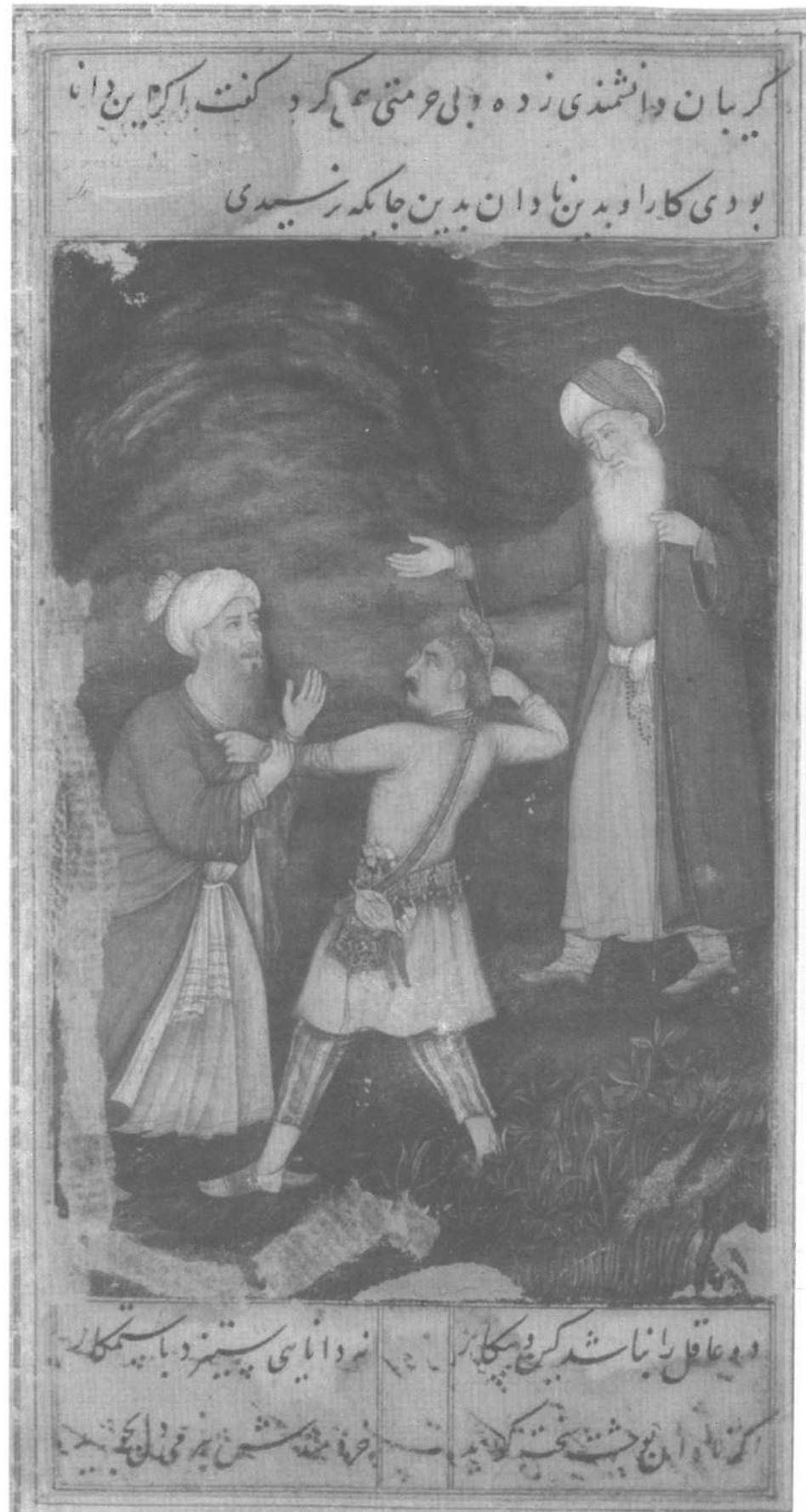
کاوش در پیشینه‌ی خرد سیاسی، بهنچار ما را به دیاران دور و روزگاران دورتر بر می‌گرداند. می‌توان گفت که از زمانی که آدمیان در جمعهای ولو بسیار کوچک گرد هم آمدند و زندگی اجتماعی را آغاز کردند، خرد سیاسی و اندیشیدن به سیاست، آغاز شد. اگر رධای علم سیاست را تا گذشته‌های دور، دنبال کنیم، اولین نشانه‌های آن را نزد تمدن‌های کهن مصر، چین، هند، ایران و یونان می‌یابیم. در این میان از اندیشمندان یونانی نسبت به دیگران، آثار بیشتر و ارجمندتری بر جای مانده است، به تحری که اگر بگوییم علم سیاست، به معنای امروزی آن، از پیشرفت همان نظریاتی حاصل شده است که کسانی مثل افلاطون و ارسطو، بیان‌کننده‌ی اولیه‌ی آن بودند، راهی به خطابهای این تمدن‌ها می‌باشند. هر چند که پیش از اینان در تمدن‌های پیش‌گفته، سیاستمداران نامداری به ظهر رسانده‌اند.

اگر خلاصه‌ی سیاست را «علم یا فن اداره‌ی یک جامعه بدانیم» باید اعتراف کنیم که این علم تا حد زیادی، با وجود فرمانروایان و زمامداران و نظامهای حکومتی موضوعیت می‌یابد. «در اندیشه‌ی فلسفی افلاطون، بهترین نظام حکومتی، وابسته به وجود فرمانروایان پرهیزگار است.»^(۱) غایت فلسفه‌ی سیاسی افلاطون رعایت مصلحت عمومی برای رسیدن به سعادت است و این سعادت جز از مجرای عمل به فضیلت امکان‌پذیر نمی‌تواند باشد. از نظر ارسطو سیاست و

**آنچه که بررسی
اندیشه‌های
سیاسی سعدی
را شیرین تر و
لذت‌بخش تر
می‌کند، شناخت
شخصیت
چند بعدی
اوست. فقاوت،
حکمت، کلام،
اخلاق، سیاست
و تصوف و
عرفان، وقتی با
شاعری و
شیرین‌زبانی و
رندي و
لطیفه‌گویی و
نظریازی در هم
می‌آمیزد،
شخصیت یگانه
و غیرقابل تکرار
سعدي را رقم
می‌زند.**

زمینه، رنج سفرهای طولانی را بر خود هموار می‌کردند، تا بتوانند از حاصل اندیشه‌ی سیاسی اقوام و ملل دیگر نیز بهره‌مند شوند. بهترین و جامع‌ترین شاهد این مدعای سرگذشت کتاب کهن و ارجمند کلیله و دمنه است که مشتمل بر یک دوره‌ی علم سیاست و ملک‌داری در قالب داستان و به زبان حیوانات است. وزیر داشمند دوره‌ی ساسانی، بزرگمهر حکیم این کتاب را از هند به ایران آورده و از سنسکریت به پهلوی ترجمه کرد. در ادوار بعد برای حفظ آن از دستبردهای زمانه از پهلوی به عربی و از عربی به فارسی دری ترجمه شد و اکنون نیز زیب و زیور کتابخانه‌های ادبیان و سیاستمداران است. کتاب ارجمند شاهنامه نیز، سرشار است از بیان آئین‌های ملک‌داری، لشکرآیی، مردم‌نوازی، دشمن‌ستیزی و... کتابهای چون قابوسنامه‌ی عنصرالمعالی قابوس بن وشمگیر، مرزبان‌نامه سعد الدین و راوینی، سیر الملوك (سیاست‌نامه) خواجه نظام‌الملک توسي، آداب الحرب والشجاعه مبارکشاه و...^(۴) همگی مستقیماً یا غیرمستقیم موضوعیت سیاسی داشته و آئین حکمرانی را به مخاطبان خود آموخته‌اند. می‌توان گفت که خرد سیاسی سعدی حاصل برایند آموزه‌های اسلامی او به اضافه‌ی دریافت‌های او از کتابهای سیاسی قبل از خود می‌باشد که بی‌شك به مطالعه‌ی دقیق آنها می‌پرداخته است.

آنچه که بررسی اندیشه‌های سیاسی سعدی را شیرین تر و لذت‌بخش تر می‌کند، شناخت شخصیت چند بعدی اوست. فقاہت، حکمت، کلام، اخلاق، سیاست و تصوف و عرفان، وقتی با شاعری و شیرین‌زبانی و رندی و لطیفه‌گویی و نظربازی در هم می‌آمیزد، شخصیت یگانه و غیرقابل تکرار سعدی را رقم می‌زند. نگارنده از دوران نوجوانی هرگاه در آثار سعدی تورقی و تعمقی کرده‌ام؛ خرد سیاسی و حکمت حکومتی بی‌نظیری را درمی‌یافته‌ام که چونان گوهرهایی تابناک از میان انبوه آثار نظم و نثر سعدی، اذهان و اندیشه‌ها را به‌سوی خود جذب می‌کرده‌اند. گوهرهایی که با هوشمندی حیرت‌انگیزی در درج جواهرات آثار مختلف سعدی، با هنرمندی تمام درج گردیده‌اند. به‌نحوی که می‌توان با قطعیت تمام ادعا کرد که هیچ‌کدام از آثار سعدی خالی از ابراز نظرات سیاسی او نیست. گرچه آثاری مثل بوستان (بویژه باب اول) یا نصیحة‌الملوك از این بابت سرشمار نزد، ولی در قصاید، قطعات و مثنویات و حتی غزلیات ردیابی از خرد سیاسی او را می‌توان یافت. در اینجا از باب نمونه به‌دست دادن، چند بیت از بوستان و گلستان را نقل می‌کنیم. در صلح و جنگ:



دو تن پرورد ای شاه کشورگشای
یکی اهل بازو، دوم اهل رای
ز ناماوران گویی دولت برند
که دانا و شمشیر زن پرورند

• • •

گوت مملکت باید آراسته
مده کار معمّم به نوخاسته
به خردان مفرمای کار درشت
که سندان نشاید شکستن به مشت (۸)

تفصیل این بحث را در آینده بی می‌گیریم. اما ذکر این نکته لازم است که همان‌گونه که اشاره شد، گرچه بوستان و گلستان و نصیحة‌الملوک، از منظر بحث مورد نظر ما، از سایر آثار سعدی سرشمارند، ولی چون پرداختن به امور اجتماعی و سیاسی، از خصال ذاتی سعدی بوده است، در همه‌ی آثار نظم و نثر او کم و بیش می‌توان ردپایی از خرد سیاسی را مشاهده کرد، شیرین‌تر و دل‌انگیزتر از همه، یافتن این مضمون‌ها در میان ابیات عارفانه و عاشقانه بعضی غزل‌هاست. چه کسی می‌تواند حدس بزند که غریب باطلع:

آسوده خاطرم که تو در خاطر منی
گر تاج می‌فرستی و گر تیغ می‌زنی
و ادامه

شهری به‌تبیغ غمزه‌ی خونخوار و لعل لب
 مجرروح می‌کنی و نمک می‌پراکنی
با این بیت حکمت‌آمیز و پند‌آموز به پایان برسد.
سعدی چو سروری نتوان کرد لازم است
با سخت‌بازوان به ضرورت فروتنی

یا در غزل:

چه سرو است آن که بالا می‌نماید
عنان از دست دلها می‌رباید
که زاد این صورت ندانم تا چه زاید
از این صورت ندانم تا چه زاید
به این مضمون برخورد کنیم که:

رها کن تا بیفتند ناتوانی
که با سرینجگان زور آزماید

و در غزل:

کس این کند که زیار و دیار برگرداد؟
کند هر آینه چون روزگار برگرداد

و در ادامه:

به جنگ خصم کسی کز حیل فرو ماند
ضرورت است که بیچاره‌وار برگرداد

اگر پیل‌زوری و گر شیر چنگ
به نزدیک من صلح بهتر که جنگ

• • •

به مردی که ملک سراسر زمین
نیزد که خونی چکد بر زمین

• • •

همی تا برآید به تدبیر کار
مدارای دشمن به از کارزار

• • •

چو دست از همه حیلتی در گستست
حلال است بودن به شمشیر دست

• • •

اگر جز تو داند که رای تو چیست
به آن رای و دانش بباید گریست

• • •

تو هم جنگ را باش چون کینه خاست
که با کینه‌ور مهربانی خطاست
به اسباب تازی و مردان مرد
برآز از دمار بداندیش گرد (۵)

• • •

در شیوه‌های شهریاری:

دعا کن به شب چون گدایان به سوز
اگر می‌کنی پادشاهی به روز

• • •

برو پاس درویش محتاج دار
که شاه از رعیت بود تاجدار

• • •

طريقت بجز خدمت خلق نیست
به تسبيح و سجاده و دلق نیست

• • •

اگر خوش بخسبد ملک بر سریر
پندارم آسوده خسبد فقیر
و گر زنده دارد شب دیرتاز
بخسبد مردم به آرام و ناز (۶)

در ویژگیهای کارگزاران حکومت
پندی اگر بشنوی ای پادشاه
در همه عالم به از این پند نیست
جز به خردمند مفرما عمل
گرچه عمل کار خردمند نیست (۷)

• • •

گرچه بوستان و
گلستان و
نصیحة‌الملوک،
از منظر بحث
مورد نظر ما، از
سایر آثار
سعدي
سرشمارند، ولی
چون پرداختن
به امور اجتماعی
و سیاسی، از
خصال ذاتی
سعدي بوده
است، در همه‌ی
آثار نظم و نثر او
کم و بیش
می‌توان ردپایی
از خرد سیاسی
را مشاهده کرد،
شیرین‌تر و
دل‌انگیزتر از
همه، یافتن این
مضمون‌ها در
میان ابیات
عارفانه و
عاشقانه بعضی
غزل‌هاست.

:

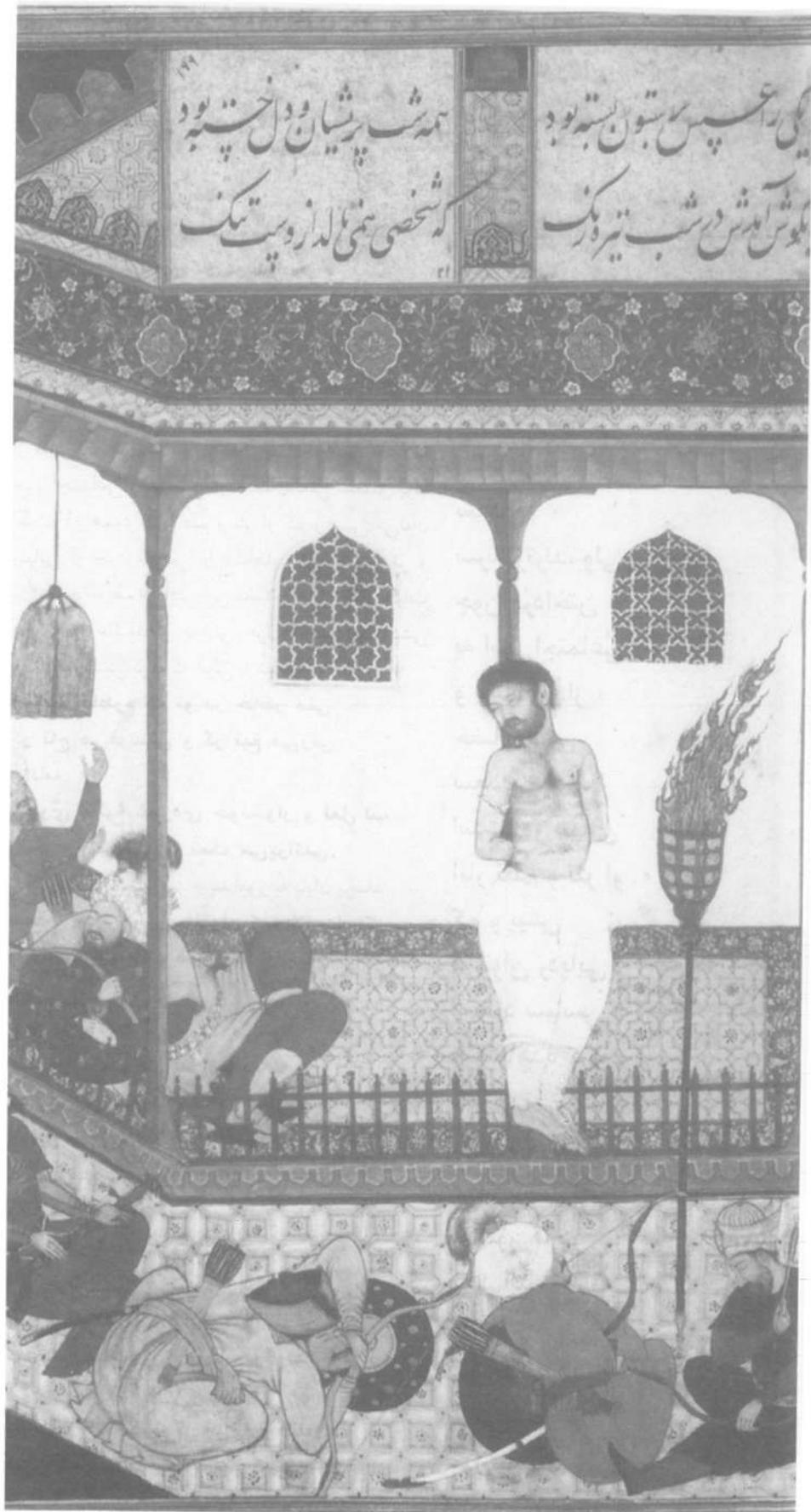
آن بة که نظر باشد و گفتار نباشد
تا مدئعی اندر پس دیوار نباشد
می خواهم و معشوق و زمینی و زمانی
کو باشد و من باشم و اغیار نباشد
و در ادامه:

با صاحب شمشیر مبادت سر و کاری
الا به سر خویشتنت کار نباشد^(۹)

نگارنده بر آن است که آرا و نظرات سیاسی سعدی را از میان همه‌ی موضوعات متنوعی که در آثارش بدان پرداخته است، بیابد و پس از یک تقسیم‌بندی علمی و منطقی به تحلیل آنها بپردازد. در این بررسی، شهریار، که در رأس هرم قدرت قرار دارد، نماینده‌ی نظام سیاسی مورد نظر سعدی فرض شده است و اندیشه‌های سیاسی سعدی، در موضوعات و مسائل مختلف از نصایح و اندیزه‌ها و توصیه‌های او به شهریار استخراج شده است. اکنون با بررسی و تحلیل «مبانی نظام سیاسی پیشنهادی سعدی»، ریشه‌یابی آبشخور اندیشه و شالوده‌ی فکری او را مورد بررسی قرار می‌دهیم. پیش ازین زیر عنوان «آین شهریاری» بحثی را در مورد ویژگیهای شهریار به عنوان نماینده حاکمیت مورد نظر با عنوانهای خداترسی و پرهیزکاری، دادگری، مدارا و مهربانی، داد و دهش، نصب کارگزاران شایسته، تأمین امنیت کشور، مردم‌دوستی و توجه به طبقات ضعیف جامعه و به ویژه «صلح و جنگ» به بررسی دقیق این ویژگیها در آثار سعدی پرداخته شد.^(۱۰)

مبانی نظام سیاسی

فرمانبر خدای و نگهبان خلق باش
این هر دو قرن اگر بگرفتی سکندری
فرض این است که سعدی به عنوان دانشمندی دانا و فقیهی شاعر و دینداری متعصب و رندی شوخ طبع و جهاندیده و فیلسوفی حکیم و شیخی متصرف،^(۱۱) در اندیشه‌ی سیاسی به معنای امروزی آن دستی دارد و در کار اجرایی هم صرفاً چون یک نظریه‌پرداز حکومتی دخالت می‌کند. سرتاسر آثار سعدی مشحون از نظریه‌پردازی‌های او در باب امور حکومتی است که بیشتر به صورت اندرز به قدرتمندان، شهریاران و مردم عادی در قالب‌ها و بیان‌های مختلف و در نهایت پرداخت هنری، عرضه شده است. اما آنچه که به طور کلی در این مبحث، مورد نظر ماست این است که نظام



تأثیر روح آزادگی و بلندنظری و بصیرت ایرانی است که در اوج سفاکی و خون‌آشامی مغولان، سعدی را به سرودن چنین اشعاری وامي دارد:
بنی آدم اعضای یکدیگرند...
آنچه که این شعر را جاودانه و جهانی کرده است، همان کلمه‌ی اول آن یعنی بنی آدم است. یعنی سعدی در این مقام فارغ از جنگ هفتاد و دو ملت، نوع انسان را می‌ستاید و قدر می‌داند.

او نقش فراوان داشته است. او همه‌ی افراد قبیله‌ی خود را عالمان دین گزارش کرده.^(۱۸) از طرف دیگر تأثیر استادانی چون ابوالفرج جوزی و شیخ شهاب‌الدین سهروردی، در تربیت مذهبی و عرفانی او، انکار نکردنی است. همه‌ی آنچه که گفتم یک نتیجه بیشتر ندارد و آن اینکه آشخور فکری و اعتقاد راسخ و مبنای غالب توصیه‌های سیاسی سعدی در مبحث مورد نظر ما یعنی سیاست، اسلام است. بر این اساس می‌توان نتیجه گیری کرد که به هر حال حاکمیت سیاسی مورد نظر او، حاکمیتی بر اساس جهان‌بینی اسلامی است. در جامعه‌ی سیاسی مطلوب سعدی، شهریار که در رأس حکومت و نماد آن است، باید مرد راه خدا و تسلیم محض اوامر حضرت حق باشد. او در تبیین این نظر حکایت صاحبدلی را نقل می‌کند که قدرت معنوی او حتی حیوانات را تسلیم و منقاد کرده بود، به‌نحوی که از پلنگ سواری می‌گرفت و از مار زنده برای هدایت آن تازیانه می‌ساخت. وقتی از او سرّ این توانایی را پرسیدند در جواب، اطاعت کامل امر خدا را مطرح کرد و ادامه داد:

تو هم گردن از حکم داور مپیچ
که گردن نپیچد زحکم تو هیچ
چو حاکم به فرمان داور بود

خدایش نگهبان و یاور بود
مُحال است چون دوست دارد تو را
که در دست دشمن گذاشت تو را
ره این است، روی از طریقت متاب

بنه گام و کامی که داری بباب
سعدی در این مقام شرط پادشاهی کردن در روز راسوز و گذار و نیایش شبانه‌ی شهریار به درگاه الهی می‌داند و به او سفارش می‌کند که:

دعا کن به شب چو گدایان به سوز
اگر می‌کنی پادشاهی به روز
کمر بسته گردنشان بر درت

تو بر آستان عبادت سرت
زهی بندگان خداوندگار
خداوند را بنده‌ی حق‌گزار

او در مدرج محمدبن سعدبن ابوبکر ضمن تعزیض به شاعران متعلق می‌گوید:

به راه تکلف مرو سعدیا
اگر صدق داری بیار و بیا...
چه حاجت که نه کرسی آسمان

نهی زید پای قزل ارسلان

سیاسی و حاکمیت مورد نظر این اندیشمند بزرگ بر چه شالوده‌ای از تفکر استوار است و در واقع مبانی نظری آن چیست؟

بی‌تردید، بدون تأمل و تحقیق در آشخورهای فکری و تربیتی سعدی و بدون دانستن اعتقادات دینی او، نمی‌توان به شالوده‌های تفکر سیاسی او پی‌برد. می‌دانیم که او سالهایی از عمر خود را در نظامیه‌ی بغداد چه به صورت شاگرد، چه در زی استادی در کار تحقیق و تلقین و تکرار مضامین دینی، به خصوص در فقه شافعی و کلام اشعری گذراند. آنچه مسلم است مدارس نظامیه، مدارسی دولتی بود که بنای آن بر تربیت و پرورش عالمان حکومتی و توجیه‌گران حاکمیت خلفاً و خروجی آن علمایی متعصب و قشری بود. «این به نقل از ابن‌جوزی در المنتظم است که وقتی مدرسه‌ی نظامیه ساخته شد، علمای خراسان و مواراء‌النهر برای علم، مجلسِ عزا تشکیل دادند.»^(۱۹)

به هر حال ما تأثیر این تعصب نظامیه‌ای را در آثار سعدی کمایش می‌بینیم، دیدگاههایی مثل بتخانه‌ی سومنات^(۲۰) و دشمن خدا دانستن غیر‌مسلمان^(۲۱) وجود ابیاتی از این دست:

گر آب چاه نصرانی نه پاک است

جهود مرده می‌شویی چه باک است (۱۵)

همه گواه تعصی است که از آموزه‌های فقه شافعی و کلام اشعری در روزگار تحصیل او در نظامیه‌ی بغداد، حاصل شده است. اما آنچه سعدی را از تأثیر بیشتر این تعصیبات نجات بخشید، این بود که «فرهنگ اسلامی با روحیه‌ی ایرانی، در اختیار سعدی بود. سعدی اگر هم در مدرسه‌ی نظامیه درس خواند به آن قشریتی که فارغ‌التحصیلان آنجا بودند، مسلماً نرسیده است.»^(۱۶) تأثیر همین روح آزادگی و بلندنظری و بصیرت ایرانی است که در اوج سفاکی و خون‌آشامی مغولان سعدی را به سرودن چنین اشعاری و می‌دارد.

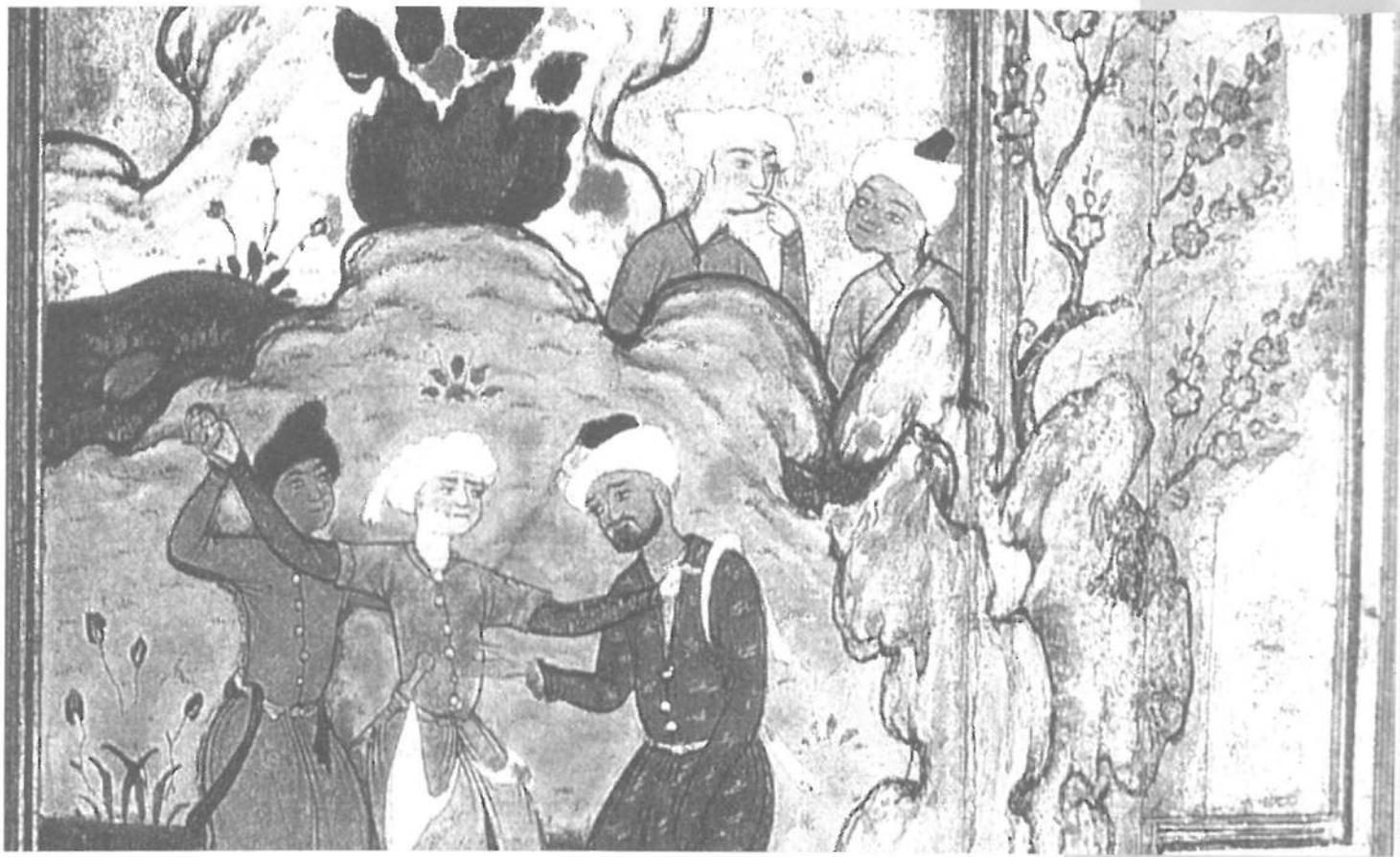
بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرنز

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار (۱۷)

آنچه که این شعر را جاودانه و جهانی کرده است، همان کلمه‌ی اول آن یعنی بنی آدم است. یعنی سعدی در این مقام فارغ از جنگ هفتاد و دو ملت، نوع انسان را می‌ستاید و قدر می‌داند. از طرفی خاستگاه خانوادگی سعدی نیز در تربیت دینی



از طرفی ساده‌زیست و مردمی و به تعبیر سعدی «درویش». او در دعای به پادشاه هم، دین‌پروری و شرع‌مداری او را از خدا می‌خواهد: به دولتت علّم دینِ حق فراشته باد به صولتت علم کفر در نگونساری ... همین سعادت و توفیق بر مزیدت باد که حق گزاری و بی‌حق کسی نیازاری با:

عمرت دراز باد نگویم هزار سال زیرا که اهل حق نپسندند باطلی نفست همیشه پیرو فرمان شرع باد تا بر سرش ز عقل بداری موکلی و به او یادآوری می‌کند که:

ملکداری با دیانت باید و فرهنگ و هوش مست و غافل کی تواند؛ عاقل و هشیار باش پادشاهان پاسبانان اند، خفتن شرط نیست یا مکن، یا چون حراست می‌کنی، بیدار باش (۲۰) گاه از پادشاه می‌خواهد که در فکر دین و ملک با هم باشد و در تعارض این دو، دین را مقدم بدارد، چه دنیا گذرنده است:

مگو پای عزت بر افلای نه
بگو روی اخلاص بر خاک نه
به طاعت بنه چهره بر آستان
که این است سر جاده‌ی راستان
اگر بنده‌ای سر بر این در بنه
کلاه خداوندی از سر بنه
به درگاه فرمانده ذوالجلال
چو درویش، پیش توانگر بنال

و از شهربار می‌خواهد که هنگام عبادت، لباس نخوت‌آفرین پادشاهی را از تن بهدر کند و درویشانه بنالد: که پروردگارا توانگر تویی
توانای درویش پرور تویی
نه کشورخدايم، نه فرماندهم
یکی از گدایان این درگهم
تو بر خیر و نیکی دهم دسترس
وگر نه چه خیر آید از من به کس (۱۹)
از جای جای سخن سعدی چنین برمی‌آید که او کسی راشایسته‌ی شهرباری می‌داند که ضمن برخوردار بودن از قدرت و جدیت، درنهایت دینداری و تعبد باشد و

خداؤند دولت غم دین خورد
که دنیا به هر حال می‌بگذرد
نخواهی که ملکت برآید به هم
شم ملک و دین خورد باید به هم

سعدي رعایت ظواهر شرع را در حکومت بسیار مهم
می‌داند و در داستان مرد جهاندیده دانش‌اندوخته‌ای
که از دریای عمان برآمده و به خدمت پادشاه رسیده
بود، از زیان او در بر شمردن ویژگیهای برجسته‌ی کشور،
یکی هم به چشم نیامden مستان و باده‌نوشان و خراب
بودن میخانه‌ها را که طبعاً محل وقوع خلاف شرع است
ذکر می‌کند و شادمانه می‌گوید، در کشور شما:

ندیدم کسی سر گران از شراب
مگر هم خرابات دیدم خراب

سعدي فقط نظامی را رسانده‌ی بشر به سر منزل مقصود
می‌داند که در راه پیامبر اسلام (ص) قدم بردارد وگر نه:
خلاف پیغمبر کسی ره گزید
که هرگز به منزل نخواهد رسید

محال است سعدی که راه صفا

توان رفت جز بر پی مصطفی

بدین ترتیب هیچ شک و تردیدی باقی نمی‌ماند که
حاکمیت مورد نظر سعدی یک نظام مسلکی
(ایدئولوژیک) است که عمود خیمه‌ی آن، جهان‌بینی
اسلامی است. از طرفی احترام و تکریم و سفارش به
آسایش و رفاه «خلق» در اندیشه‌ی سعدی آنقدر فراوان
است که گویی پرداختن به رفع مشکلات مردم عدل
دین، بلکه عین طریقت است. به این سخن سعدی از
زبان دانایی روشن‌نفس خطاب به شهریاری (نکله) که
تمایلات انزواط‌لبانه و گوشه‌گیرانه دارد و میل به زندگی
درویشی در او پدید آمده و تصمیم به کناره‌گیری از
سلطنت گرفته بود، توجه فرماید:

... چو بشنید دانای روشن‌نفس

به‌تندی برآشافت کای نکله بس!

طریقت بجز خدمت خلق نیست

به تسبيح و سجاده و دلق نیست

تو بر تخت سلطانی خویش باش

به اخلاق پاکیزه، درویش باش...

و توضیح می‌دهد که:

قدم باید اندر طریقت نه دم

که اصلی ندارد دم بی قدم

بزرگان که نقد صفا داشتند

چنین خرقه زیر قبا داشتند (۲۱)

اهمیت تکریم و آسایش مردم در اندیشه‌ی سعدی تا
بدان پایه است که معمولاً هر کجا سخن از «حق» گفته
سفرارش «خلق» را هم از یاد نبرده است. او معتقد است
که: «سلطان عادل که جانب حق نگاه دارد و خاطر
خلق نیازارد... در دو گیتی پادشاه باشد.» (۲۲) و در

اندرزی به شهریار می‌گوید:

فرمانبر خدای و نگهبان خلق باش

این هر دو قرن اگر بگرفتی سکندری

عمری که می‌رود به همه حال جهادکن

تا در رضای خالق بی‌چون به سر بری (۲۳)

می‌توان گفت که بنای رفیع حاکمیت مورد نظر سعدی،
سر در آسمان دارد (خدا) و پای بر زمین (خلق). او اصل
را مردم می‌داند که ماندگاران همیشگی دیاران و
روزگاران اند، و بر این باور است که «پادشاه بر رعیت
از آن محتاج‌تر است که رعیت به پادشاه، که رعیت است
اگر پادشاه نیست و اگر هست همان رعیت است
و پادشاه بی‌وجود رعیت، متصور نمی‌شود.» (۲۴)
او همچنین، شهریار را منهای مردم، سری جدا شده از

اندام می‌داند:

ضرورت است که آفاق را سری باشد

و گر نه ملک نگیرد به هیچ روی نظام

به شرط آنکه بداند سر اکابر قوم

که بی‌وجود رعیت سریست بی‌اندام (۲۵)

بی‌حکمت نیست که سعدی همان‌قدر که سفارش
رعایت احکام الهی را می‌کند، سفارش مردم را هم به
شهریاران می‌نماید:

برو پاس درویش محتاج دار

که شاه از رعیت بود تاجدار

• • •

رعیت چو بیخ‌اند و سلطان درخت

درخت ای پسر باشد از بیخ سخت

• • •

مکن تا توانی دل خلق ریش

و گر می‌کنی، می‌کنی بیخ خویش

• • •

رعیت نشاید به بیداد کشت

که مر سلطنت را پناه‌اند و پشت

بر این اساس می‌توان گفت که شهریار به عنوان نماد
حاکمیت، در اندیشه‌ی سعدی، فردی است: اولاً دیندار،
ثانیاً مردم‌گرا و اگر ساده‌زیستی و درویشی او مهم است؛
بدین علت است که این دو، لازمه‌ی مردمداری و

اهمیت تکریم و آسایش مردم در اندیشه‌ی سعدی تا
بدان پایه است که معمولاً هر کجا سخن از «حق» گفته
سفرارش «خلق» را هم از یاد نبرده است. او معتقد است
که: «سلطان عادل که جانب حق نگاه دارد و خاطر
خلق نیازارد... در دو گیتی پادشاه باشد.»

و نظامهای اجرایی، در پشتونهای عملی و ضمانتهای اجرایی آنهاست. سؤال این است که در روزگارانی که فرزانه‌ای چون سعدی، سعی در تمکین شهریار به نظریات سیاسی خود داشته است و برای بهتر شدن وضعیت شهر و شهروند و شهریار، نظریه‌پردازی می‌کرده است، آیا هیچ‌گونه تضمین مادی و معنوی برای اجرای نظریه‌های او، متصور بوده است یا خیر؟ می‌دانیم که جامعه‌ی امروز بشری، برای حفظ حقوق همگان، از حقوق فرد گرفته تا حقوق ملت‌ها و اقوام و طرفداران کیش‌ها و آیین‌ها و ادیان مختلف، ساز و کارهایی فراهم آورده است. سازمانهای جهانی حقوق بشر، پیمانهای متعدد نظامی و اقتصادی و امنیتی، سازمان ملل متحد، شورای امنیت ... همه و همه برای تضمین آرای پذیرفته شده‌ی جهانی در مقابل همه‌ی این تهدیدات است. به نحوی که امروزه جامعه‌ی بشری اهرمهایی در دست دارد که کمابیش می‌تواند از حقوق به خطر افتاده‌ی افراد یک کشور، از خطرهای درون نظام گرفته تا بیرون از آن دفاع کند. از نمونه‌های این اهرمهای نظارتی می‌توان تحریم سیاسی یا اقتصادی یک نظام و یا حتی تهاجم نظامی بین‌المللی علیه یک نظام سرکش را نام برد. همان‌گونه که در سالهای اخیر دفاع از استقلال و تمامیت ارضی از دست رفته کویت، به کمک نیروهای نظامی سایر کشورها و تحت نظارت سازمان ملل انجام پذیرفت. حال باید پرسید که در آن روزگاران و در نبود این‌گونه نهادهای قدرتمند و بازدارنده، چه نیرویی می‌توانسته است، مثلاً اندیشه‌ی ستم بر مردم یک کشور یا سرمینهای همچو را از ذهن یک شهریار قدرتمند و ستمگر بزداید و او را به راه آبادانی ملک و نیکی به همگان رهنمون شود؟

باید اذعان کرد که در آن زمان جز تمسک به معنویات از قبیل درآویختن به اعتقادات دینی و ترس از خدا و حساب قیامت، تضمین جدی دیگری وجود نداشته است.

یکی از علل تأکید سعدی به عنوان یک سیاستمدار مصلح بر دیانت‌گستری و شریعت‌مداری شهروند و شهریار، توجه او به نقش بازدارندگی عنصر دیانت و معنویت است. در این مقام شخصیت اجتماعی و اعتقادی سعدی آنچنان در هم آمیخته است که تشخیص اینکه کدام اصلی و کدام تبعی است مشکل است. آیا چون نظم و عدالت و امنیت را دوست دارد

مردم‌گرایی است. سعدی از این شهریار می‌خواهد که طوری زندگی کند که تمامی وسعت کاخش، بیش از بُرد یک فریاد دادخواه نباشد، تا هر گاه کسی از بیرون کاخ، فریاد دادخواهی برآورد، او در هر کجای کاخ که باشد بشنود و فریادرسی کند. از این رو به شهریارانی که کاخهای وسیع و سر به فلک کشیده دارند اعتراض می‌کند که:

تو کی بشنوی ناله‌ی دادخواه

به کیوان برت کله‌ی خوابگاه

می‌توان گفت
چنان خسب کاید فقانت به گوش

اگر دادخواهی برآرد خروش

سعدی از باب نمونه در مردمداری، ممدوح خود بوبکر

سعد زنگی را مثال می‌زند که:

نیامد برش دردنای غمی

که ننهاد بر خاطرش مرهمی...

کله‌گوشه بر آسمان بربین

هنوز از تواضع سرش بر زمین

گدا گر تواضع کند خوی اوست

ز گردن فرازان تواضع نکوست

اگر زیردستی بیفتد چه خاست؟

(۲۶) زیردست افتاده مرد خداست

در مجموع از حاصل این بحث می‌توان گفت که در نظام سیاسی مورد نظر سعدی در رأس هرم اصالت و اهمیت، خداقرار دارد و در قاعده‌ی آن شهریار و فاصله‌ی بین آن دو را مردم پر می‌کنند. اگر چه اطلاق «نظام مردم‌سalar دینی» به حکومت مورد نظر، خالی از خطای نیست، ولی دادن عنوانهایی مثل «حکومت مردم‌گرای متدین» یا «نظام اسلامی مردمی» تا حد زیادی می‌تواند رساننده‌ی منظور ما باشد.

می‌توان گفت
که بنای رفیع

حاکمیت مورد

نظر سعدی، سر

در آسمان دارد،

(خدا) و پای بر

زمین، (خلق). او

اصل را مردم

می‌داند که

مانندگاران

همیشگی دیاران

و روزگاران اند، و

بر این باور

است که

«پادشاه بر

رعیت از آن

محتج تر است

که رعیت به

پادشاه، که

رعیت اگر

پادشاه نیست و

اگر هست همان

رعیت است و

پادشاه بی وجود

رعیت، متصور

نمی‌شود.»

پشتونهای نظام سیاسی

و ضمانتهای اجرایی آن

غم و شادمانی نماند ولیک

جزای عمل ماند و نام نیک

پرسش این است که آیا نظام سیاسی مورد نظر سعدی،

یک نظام نظری و آرمانی است که فقط آن را می‌توان

در لابه‌لای نوشه‌های خردمندان و کتابهای

کتابخانه‌ها جست‌وجو کرد و برای پیاده کردن آن،

«عالی دیگر بباید ساخت وزنو آدمی؟» یا یک نظام

اجرایی قابل دسترس است که می‌توان نوشته‌ی آن را

بر پنهانی خاک پیاده کرد. فرق اساسی نظامهای آرمانی

و حصول آن را در دینداری می‌داند تبلیغ دین می‌کند؟ یا چون متدين و متشعر است، پرداختن به نظم و عدالت و امنیت را وجهه‌ی همت خود قرار داده است؟ آیا آنچه سعدی در عدل و انصاف می‌گوید، از ضعیفان و مظلومین جانبداری می‌کند، به شاهان پند و اندرز می‌دهد و خلاصه تمام آن مباحث اخلاقی و اجتماعی که در بوستان و گلستان و قصاید خود گسترده است فی حد ذاته مورد توجه او بوده یا این حیث آنان را می‌ستاید که دیانت تمام این مبادی فاضله را دستور داده است؟... بدون شبه در عصر سعدی که فکر بشر و قدرت اجتماعی مردم بدین پایه نرسیده بود، دستورهای دینی مؤثرترین رادع بدکاران بهشمار می‌رفت و برای فرزانه‌ی نوعدostی چون سعدی که می‌خواهد جامعه (خصوصاً طبقه‌ی زورمند) را به طرف صلاح و صواب سوق دهد، جز ابراد مواعظ دینی چاره‌ای نبوده است... [آیا سعدی دیانت را به عنوان وسیله‌ای مؤثر به کار برده یا خود وی نیز تحت تأثیر عقاید دینی قرار داشته و دیانت او را به مکارم اخلاق و اجتناب از شرور کشانیده است؟] (۲۷) جواب هر چه باشد در استفاده‌ی سعدی از عنصر دیانت به عنوان پشتونه‌ی قوی نظام سیاسی خود، شکی به جای نمی‌گذارد.

سعدی برای حفظ انسجام جامعه و جلوگیری از هرگونه انحراف فکری، اخلاقی و اجتماعی و همچنین بر سریر عدالت نشاندن شهریاران و قدرتمندان، راه چاره را فقط در تاباندن نور معنویت و اعتقادات اسلامی بر دلهای همگان می‌دانسته است. راز اینکه این حکیم فرزانه و یگانه‌ی روزگار، عمر طولانی و گرانبهای خود را پس از آموختن، بر سر کار وعظ و اندرز همگان کرده است، از اینجا گشوده می‌شود. او سعی در سامان دادن یک دستگاه فکری و اعتقادی، بر اساس اسلام، در اندیشه‌ی همگان دارد، که در آن صرف نظر از نتایج دنیوی پرداختن به دستورات آن، عقوبت تجاوز و خروج از چارچوب‌های مشخص شده، سخت و هولناک خواهد بود.

نگارنده بر اساس جستارهای خود در آثار سعدی، بر این باور است که او برای تمکین شهریاران نسبت به اندرزها و توصیه‌های سیاسی اش، آنان را از دو پدیده بیم و به یک امید بشارت می‌دهد. آن دو پدیده عبارت اند از: ترس از خدا و بازخواست قیامت و ترس از خلل در پادشاهی و سرنگونی سلطنت و آن تشویق،



شمشیر غمش دستی افشارنده و پایی کوییده و سرودی
خوانده و نکته‌ای در کار کرده که:
همی خندم از لطف یزدان پاک
که مظلوم رفقم، نه ظالم به خاک

حال باید دید در یک نظام فکری که در آن کشته شدن

مظلومانه که جزای اخروی در بی ندارد بر زندگی شاهانه

ولی ظالمنه که همراه با عذاب آخر است ترجیح دارد،

ترساندن شهرباران از حسابرسی روز جزا و سعی در

آراستن اندیشه‌ی آنان به این زیور ارزشمند چه نتایج

گرانقدرهای می‌تواند داشته باشد.

دو دیگر آنکه این نظام فکری، لذت بردن ستمگر

را از ستم، دمی بیش نمی‌داند، حال آنکه عقوبت

آن همیشگی است و مسلم است که ترجیح

شادمانگی زودگذر بر عذاب همیشگی جز از لوازم

حماقت چیز دیگری نتواند بود. بر این اساس آن

مظلوم مقتول که به خواب بزرگی آمده است در

مورد قاتل می‌گوید:

دمی بیش بر من سیاست نراند
عقوبت بر او تا قیامت بماند

و در ادامه باز سخن سعدی رامی‌شنویم که چونان پدری

پیر و مشق، لب به اندرز همه‌ی قدرتمندان می‌گشاید

که:

نترسی که پاک‌اندرونی شبی
بر آرد ز سوز جگر یاربی؟

و تحذیر می‌دهد که:

نخفته‌ست مظلوم، از آهش بترس
ز دود دل صبحگاهش بترس

و در سفارش زیرستان، باز شهرباران را از شکایت

مظلومان به درگاه خدا می‌ترساند:

کسان برخورند از جوانی و بخت

که با زیرستان نگیرند سخت

اگر زیردستی درآید ز پای

حدر کن ز نالیدنش بر خدای

گاه استدلال می‌کند:

هر آن که تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت

دماغ بیهده پخت و خیال باطل بست

و گاه تهدید:

ز گوش پتبه برون آز و داد خلق بده

و گر تو می‌ندهی داد، روز دادی هست

و به شهربار یادآوری می‌کند که از ظاهر بی‌حفظ

افراد، طمع درستم به آنان نبند و بداند که ممکن است

عبارت است از: نهادن نام نیک پس از خود. در ادامه با مراجعه به آرای مستقیم او به اختصار به این سه مقوله خواهیم پرداخت.

از گفتار سعدی
چنین برمی‌آید
حکایت کنند از یکی نیکمرد
که اکرام حجاج یوسف نکرد
به سرهنگ دیوان نگه کرد تیز
که نطعش بینداز و ریگش برویز
چو حجت نمائند جفاجوی را
به پرخاش درهم کشد روی را
بخندید و بگریست مرد خدای
عجب داشت سنگین دل تیره رای
چو دیدش که خندید و دیگر گریست
بپرسید کاین خنده و گریه چیست؟
بگفتا: همی گریم از روزگار
که طفلان بیچاره دارم چهار
همی خندم از لطف یزدان پاک
که مظلوم رفقم، نه ظالم، به خاک
پسر گفتش: ای نامور شهربار
یکی دست از این مرد صوفی بدار
که خلقی بدو روی دارند و پشت
نه رای است خلقی به یکباره کشت
بزرگی و عفو و کرم پیشه کن
ز خردان اطفالش اندیشه کن
شنیدم که نشنید و خونش بريخت
ز فرمان داور که داند گریخت؟
بزرگی در آن فکرت آن شب بخفت
به خواب اندرش دید و پرسید و گفت:
دمی بیش بر من سیاست نراند
عقوبت بر او تا قیامت بماند... (۲۸)

از منظر بحث مورد نظر ما، دونکته‌ای این حکایت محل تأمل است، یکی اینکه در باور سعدی و شخصیت‌های مثبت داستانهایش، حساب قیامت آنقدر قطعی، جدی، هولناک و قریب‌الواقع است که فرد شمشیر ستمگر را بر گردن خویش فقط به این دلیل که مظلومانه کشته می‌شود و در قیامت بازخواستی ندارد لطف بزرگ خدا می‌داند و در زیر تیغ خوبنیز مرگ شاکرانه می‌خندند، زیرا که از «حسن عاقبت» که به قول حضرت حافظ: «نه به زندی و زاهدی» است، نصیبی تمام یافته و زیر تحدیر می‌دهد

گدایان و ژنده‌پوشان این دنیا، در سرای جاوید،
پادشاهان باشند:

نصیحت به جای است اگر بشنوی
ضعیفان می‌فکن به کتف قوی
که فردا به داور برد خسروی
گدایی که پیشت نیرزد جوی
چو خواهی که فردا بوی مهتری
مکن دشمن خویشتن کهتری
که چون بگذرد بر تو این سلطنت
بگیرد به قهر آن گدا دامت
و یا از پادشاهان گذشته یاد می‌کند که ایام ستمشان
کوتاه و روزگار عذابشان بر دوام است:
خبر داری از خسروان عجم
که کردند بر زیرستان ستم
نه آن شوکت و پادشاهی بماند
نه آن ظلم بر روستایی بماند
خطا بین که بر دست ظالم برفت
جهان ماند و او با مظالم برفت
خنک روز محشر تن دادگر
که در سایه‌ی عرش دارد مقر

ترس از نایاداری دنیا و سرنگونی حکومت
یکی از موضوعات محوری در اندیشه‌ی سعدی که در
جای جای آثارش به زبان و بیان و مناسبت‌های مختلف
به آن پرداخته است، تکیه بر نایاداری دولت دنیا و
زودگذری شادمانی‌های آن و ماندگاری نتایج آن از
خوب یا بد است. به چند نمونه از این اشعار توجه
فرمایید:

عروس ملک نکوروی دختری است ولیک
وفا نمی‌کند این سست‌مهر با داماد
نه خود سریر سلیمان به باد رفتی و بس
که هر کجا که سریری است می‌رود بر باد
شنیده‌ایم که با جمله دوستی پیوست
نگفته‌اند که با هیچ کس به عهد استاد
چو طفل با همه بازید و بی‌وقایی کرد
عجب‌تر آنکه نگشتند هیچ یک استاد
... کسان حکومت باطل کنند و پندارند
که حکم را همه وقتی ملازم است نفاذ

• • •

چنین گفت شوریده‌ای در عجم
به کسری که ای وارث ملک جم





مکن تکیه بر ملک و جاه و حشم

که پیش از تو بوده است و بعد از تو هم
مضامینی از این دست در نظم و نثر سعدی فراوان است،
گویی که از باب «وذکر قآن» الذکری تنفع المؤمنین» (۲۹)
برای استوار نمودن سست عهدی و زودگذری دنیا، در
اذهان و اندیشه‌ی همگان و بهخصوص شهربیاران و
قدرتمندان به‌عمد در تکرار آن کوشیده است.
او برای تتبه شهربیاران و قدرتمندان در همه‌ی زمانها،
نمونه‌هایی از زوال ملک قدرتمندترین شهربیاران و گاهی
از زبان خود آنها به‌دست می‌دهد، گاه از زبان عزیز مصر
در رویارویی با مرگ‌می‌تالد:
که در مصر چون من عزیزی نبود
چو حاصل همین بود، چیزی نبود
جهان گرد کردم نخوردم برش
برفتم چو بیچارگان از سرشن
گاه نبسته‌ای از طاق ایوان فریدون را بر می‌خواند که:
جهان ای برادر نمائند به کس
دل اندر جهان‌آفرین بند و بس
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت
که بسیار کس چون تو پرورد و کشت

اگر ملک بر جم بماندی و بخت
تو را چون میسر شد این تاج و تخت؟
اگر گنج قارون به چنگ آوری
نمائد مگر آنچه بخشی بری
... نکویی کن امسال چون ده تو راست
که سال دگر، دیگری دهخداست

• • •

چه گنجها بنهادند و دیگری بوداشت
چه رنجها بکشیدند و دیگری آسود
به تازیانه‌ی مرگ از سرشن بهدر کردند
که سلطنت به سر تازیانه می‌فرمود
نفس، که نفس بر او تکیه می‌کند باد است
به وقت مرگ بداند که باد می‌پیمود

• • •

غم از گردش روزگاران مدار

که بی ما بگردد بسی روزگار

• • •

بتايد بسی ماه و پروين و هور
که سر بر نداری ز بالین گور

• • •

بکن پنبه‌ی غفلت از گوش هوش
 که از مردگان پندت آید به گوش
 و گاه در ستایش امیری می‌گوید:
 دنیا نیز زد آنکه پریشان کنی دلی
 زنهاز بد مکن که نکرده است عاقلی
 این پنج روزه مهلت ایام آدمی
 آزار مردمان نکند جز مفظی
 درویش و پادشه نشنیدم که کرده‌اند
 بیرون از این دو لقمه‌ی روزی تناولی
 زان گنجهای نعمت و خروارهای مال
 با خویشتن به گور نبرند خردلی
 از مال و جاه و منصب و فرمان و تخت و بخت
 بهتر ز نام نیک، نکردن حاصلی
 دل در جهان مبند که با کس وفا نکرد
 هرگز نبود دور زمان بی‌تبذی
 مرگ از تو دور نیست و گر هست فی‌المثل
 هر روز باز می‌رویش پیش منزلی...
 و منکرانه می‌پرسد که:
 هرگز به پنج روزه حیاتِ گذشتني
 خرم کسی شود؟ مگر از موت غافلی؟
 و یادآوری می‌کند که آغوش مرگ همچنان در انتظار

سعدي برای
تشويق
شهرياران به
نيكوكاري و
معدلتگستري،
پس از بيمدادن
از عذاب آخرت
و سقوط
سلطنت، آنان را
به نهادن نام
نيك بعد از خود،
توصيه می‌کند.
چرا که راز
ماندگاري را در
نيکنامي می‌داند
و بس

نی کاروان برفت و تو خواهی مقیم بود
 ترتیب کرده‌اند تو را نیز محملی
 گاهی به زبان استدلال به شهریار می‌گوید: «تو بر
 جای آنانی که رفتند و کسانی که خواهند آمدن،
 پس وجودی میان دو عدم، التفات را نشاید.»
 است:
 نی کاروان برفت و تو خواهی مقیم بود
 ترتیب کرده‌اند تو را نیز محملی
 گاهی به زبان استدلال به شهریار می‌گوید: «تو بر
 جای آنانی که رفتند و کسانی که خواهند آمدن،
 پس وجودی میان دو عدم، التفات را نشاید.»
 امروز که دستگاه داری و توان
 بیخی که بر سعادت آرد بنشان
 پیش از تو از آن دگری بود جهان!
 بعد از تو از آن دگری باشد. هان!
 گاه از انویسیروان عادل نقل می‌کند که چون به او گفتند:
 «خدای تعالی فلان دشمنت برداشت، گفت: هیچ
 شنیدی که مرا فرو گذاشت!؟
 اگر بمرد عدو، جای شادمانی نیست
 که زندگانی ما نیز جاودانی نیست»
 از این گونه مطالب و بسیاری دیگر از این دست، چنین
 برمی‌آید که شیخ مصلح‌الدین سعی دارد با باوراندن
 سست‌عهدی و بی‌وفایی و ناپایداری و زودگذری دنیا
 در قلب قدرتمندان، یک ضمانت اجرایی قوی و قابل
 اتکا برای نیکوکاری و دادگری آنان به دست دهد. از

چو آهنگ رفتن کند جان پاک
چه بر تخت مردن چه بر روی خاک
و گاه از نبسته‌ای بر تاج کیخسرو نقل می‌کند:
چه سالهای فراوان و عمرهای دراز
که خلق بر سر ما بر زمین بخواهد رفت
چنان که دست به دست آمده است ملک به ما
به دستهای دگر همچنان بخواهد رفت
و گاه به قلم «جمشید فرخ سرشت» بر پیشانی سنگی
سرچشم‌های می‌نویسد:
بر این چشم‌هه چون ما بسی دم زدند
بر قتنند چون چشم برهم زدند
گرفتیم عالم به مردی و زور
ولیکن تبردیم با خود به گور
و گاه به یاد زوال قدرت مطلقی حضرت سلیمان (ع)
و سریر بر باد رفته‌ی او می‌سراید که:
جهان ای پسر ملک جاوید نیست
ز دنیا وفاداری امید نیست
نه بر باد رفتی سحرگاه و شام
سریر سلیمان علیه‌السلام؟
به آخر ندیدی که بر باد رفت؟
خنک آن که با دانش و داد رفت
گاه در اندرز به شهریاری جوان می‌گوید:
یکی پند پیرانه بشنو ز سعدی
که بختت جوان باد و جاہت مجدد
نبوده است تا بود، دوران گیتی
به ایقای ابنای گیتی معود
مؤبد نمی‌ماند این ملک دنیا
نشاید بر او تکیه بر هیچ مسد
چنان صرف کن دولت و زندگانی
که نامت به نیکی بماند مخلد
و گاهی شنود عارفانه‌ی عابدی، از جمجمه‌ی خاک
آلوده‌ی فاتحی را گزارش می‌کند:
شنیدم که یک‌بار در حله‌ای
سخن گفت با عابدی کله‌ای
که من فر فرماندهی داشتم
به سر بر کلاه مهی داشتم
سپهرم مدد کرد و نصرت وفاق
گرفتم به بازوی دولت عراق
طبع کرده بودم که کرمان خورم
که ناگه بخوردند کرمان سرم
و بر غفلت زدگان می‌آشوبد که:

مفصل ستمگریهای او عاقبت کارش را چنین گزارش می‌کند:

ستیز فلک بین و بارش بکند
سُم اسب دشمن دیارش بکند
در آثار سعدی در میان گفتارها و مطالب و حکایات،
خطاب به قدرتمندان به ایاتی از این دست فراوان
برمی‌خوریم:

مکن تا توانی دل خلق ریش
اگر می‌کنی، می‌کنی بین خویش

• • •

گزند کسانش نیاید پسند
که ترسد که در ملکش آید گزند

• • •

فراخی در آن مرز و کشور مخواه
که دلتنگ بینی رعیت ز شاه

• • •

دگر کشور آباد بیند به خواب
که دارد دل اهل کشور خراب
خرابی و بدنامی آید ز جور

رسد پیش‌بین این سخن را به غور
حسن ختم این مبحث باز سفارشهای از سعدی به شهریاران است:

بزرگی از او دان و مئت شناس
که زایل شود نعمت ناسپاس
اگر شکر کردی بر این ملک و مال
به مالی و ملکی رسی بی‌زواں

• • •

وگر جور در پادشاهی کنی
پس از پادشاهی گدایی کنی

• • •

به پوشیدن ستر درویش کوش
که ستر خدایت بود پرده‌پوش
مگردان غریب از درت بی‌نصیب
مبادا که گردی به درها غریب
بزرگی رساند به محتاج خیر

که ترسد که محتاج گردد به غیر
به حال دل خستگان در نگر
که روزی دلی خسته باشی مگر
درون فروماندگان شاد کن
ز روز فروماندگی یاد کن

طرفی او که پادشاهی مادام‌العمر را چنین بی‌مقدار می‌داند، شهریاران را از سقوط زودهنگام سلطنتشان، بر اثر شورش ستمدیدگان و آشوبهای زمان، تحذیر می‌دهد و بر آنان واجب می‌داند «در ملک و بقای خداوند تعالی همه وقت تأمل کردن و از دور زمان براندیشیدن و در انتقال ملک از خلق به خلق نظر کردن، تا به پنج روز مهلت دنیا دل ننهند و به جاه و مال عاریتی مغورو نگردند.»^(۲۰) سعدی در این مقام شهریاران را به روشی از یک خیزش و شورش ویرانگر مردمی، که نتیجه‌ی آن ساقط شدن حاکمیت آنان و به قدرت رسیدن محرومان مُنتقم است می‌ترساند:

سعدی
همچنان که نام
نیک را معادل
زندگی جاوید
می‌داند، همگان
را از بدنام کردن
دیگران، بویژه

بزرگان از
پیشینیان بر
حدر می‌دارد و به
شهریاران
سفارش می‌کند
که «آثار خیر
پادشاهان قدیم
را محو نگردانند

تا آثار خیر
همچنان باقی
بماند.» و از آنان
می‌خواهد که اگر
دوست دارند

پریشانی خاطر دادخواه
براندازد از مملکت پادشاه
ستاننده‌ی داد آن کس خداست
که نتواند از پادشه داد خواست

او در داستان «برادران ظالم و عادل و عاقبت ایشان» در ذیل بر شمردن آنام برادر ظالم، عاقبت ستمگری حکام را شکست و نابودی می‌داند و پس از شرح

نهادن نام نیک بعد از خود

سعده برای تشویق شهریاران به نیکوکاری و معدلت
گسترشی، پس از بیم دادن از عذاب آخرت و سقوط سلطنت،
آن را به نهادن نام نیک بعد از خود، توصیه می‌کند. چرا
که راز ماندگاری را در نیکنامی می‌داند و بس:

نیامد کس اندر جهان کو بماند
مگر آن کز او نام نیکو بماند

او می‌داند که بزرگترین آرزوی سرشته در وجود انسان،
زندگی جاوید است و زندگی جاوید جسمانی هم در
عالی خاک حاصل نمی‌شود. (۳۱) او که وجود بیدار و

چشم بینای زمان خود است در می‌باید که:

بس نامور به زیر زمین دفن کرده‌اند
کز هستیش به روی زمین بر نشان نماد

وان پیرلاشه را که سپردند زیر خاک
حاکش چنان بخورد کز او استخوان نماد

همانهنج با پرگان اندیشه‌ی بشری؛ راه چاره را فقط در
این می‌بیند که:

چون کام جاودان متصور نمی‌شود

خرم تنی که زنده کند نام جاودان

بر این اساس با صدای رسابه همگان اعلام می‌کند که:

دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست

کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

او نیز مانند حکیم توں، آثار قلمش را فقط «نقشی»
می‌داند که، در روزگارانی که هر ذره از خاک او جایی
پراکنده است، از او باز می‌ماند و به او حیات جاوید
می‌بخشد. شیخ اجل پس از اتمام رنج گلکاری و
لاله‌پروری و آفت‌زادایی در کتاب عزیز گلستان، در
پایان دیباچه که قطعاً بعد از نگارش کتاب تدوین شده
است غرض از پرداختن به این کار بزرگ را چنین بیان
می‌کند:

بماند سالها این نظم و ترتیب

ز ما هر ذره خاک افتاده جایی

غرض نقشیست کز ما باز ماند

که گیتی را نمی‌بینم بقایی

مگر صاحبدلی روزی به رحمت

کند در کار درویشان دعایی

فردوسي هم بر این باور بود که پاداش تلاش و صبوری
در رنج سترگ سی ساله‌اش، جز عمر جاودان چیزی
نیست و عجب نیست برای کسی که عجم را به زلال

زیان و ادب پارسی برای همیشه زنده کند، خود از تاثیر

آب حیات شاهنامه عمر جاودان باید:

کشمن اغار کرد سنت جا هلاشت که چون مدل خصم رو داده
سلسله خصومت بجهنم آمد حون آزرت را که محبت نایمه
بجکش حاست دشتم داد سقط کفم که سایم در مردم رش

کرف



می‌داند، همگان را از بدنام کردن دیگران، بویژه بزرگان از پیشینیان بر حذر می‌دارد و به شهرباران سفارش می‌کند که «آثار خیر پادشاهان قدیم را محو نگردانند تا آثار خیر همچنان باقی بماند». و از آن‌می‌خواهد که اگر دوست دارند نامی جاوید داشته باشند، در محو آثار و نام نیک دیگران نکوشند:

چو خواهی که نامت شود جاودان
مکن نام نیک بزرگان نهان

همین نقش بر خوان پس از عهد خویش
که دیدی پس از عهد شاهان پیش
همین کام و ناز و طرب داشتند

به آخر بر قتند و بگذاشتند
یکی نام نیکو ببرد از جهان

یکی رسم بد ماند از او جاودان
همچنین یادآور می‌شود که بیدادگری، دشمن نیکنامی

است و به شهربار می‌گوید:
چو بیداد کردی توقع مدار

که نامت به نیکی رود در دیار

و در ادامه به چند نکته می‌پردازد. اول آنکه شهربار، به ستایش درباریان و شاعران متملق، دل خوش نکند، بلکه به نیکنامی در میان مردم بیندیشد و کاری کند که: «پس از وی حدیث خیر کنند». و استدلال می‌کند که: «جز حدیث نمی‌ماند از بنی آدم» (۳۳)

بدان کی ستوده شود پادشاه
که خلقش ستایند در بارگاه؟

چه سودآفرین بر سر انجمن
پس چرخه نفرین کنان پیرزن؟

پس:

نخواهی که نفرین کنند از پست
نکو باش تا بد نگوید کست

دوم آنکه، یکی از شروط نیکنامی پرداختن به عمران و آبادانی است:

نمود آن که مائد پس از وی به جای
پل و خانی و خان مهمانسرای

سوم آنکه، مردم، شهربار عدالت‌گستر را
چو نوبت رسد زین جهان غریتش

ترحیم فرستند بر توبتش

و:

... از آن کس که خیری بماند روان
دمادم رسد رحمتش به روان

اما:

بسی رنج بردم در این سال سی
عجم زنده کردم بدین پاروسی

نمیرم از این پس که من زنده‌ام
که تخم سخن را پراکنده‌ام

سعدي در این مقام از داشته‌های بشر، همه چیز را جز
نام نیکو عاریتی و ناپایدار و بر باد رفتی می‌داند، بر
این اساس گاه خطاب به علاقه‌مندان به زر و زیور دنیا
می‌گوید:

که را سیم و زر مائد و گنج و مال
پس از وی به چندی شود پایمال

وزان کس که خیری بماند روان
دمادم رسد رحمتش بر روان

و گاه کسانی را که خیال خام جهانگیری و جهانداری
در ذهن می‌پرورند، مخاطب قرار می‌دهد که:

به نیک و بد چو بباید گذاشت، این بهتر
که نام نیک به دست آوری و بگذاری

پس از گرفتن عالم چو کوج خواهد بود
رواست گر همه عالم گرفته انگاری (۳۴)

گاه به صاحبان مکنت و منصب یادآوری می‌کند که:
ز مال و منصب دنیا جز این نمی‌ماند

میان اهل مروت که، یاد باد فلاں!
سرای آخرت آباد کن به حسن عمل

که اعتماد بقا را نشاید این بنیان
و گاه به پادشاهان، می‌آموزد که، شهرباران نکونام و

جاوید:

از مال و جاه و منصب و فرمان و تخت و بخت
بهتر ز نام نیک نکردن حاصلی

بعد از هزار سال که نوشیروان گذشت
گویند از او هنوز که بوده است عادلی

سعدي از انشیروان ساسانی، به دلیل اشتهر در عدالت،
فراوان به نیکی یاد می‌کند. گویی تمایل دارد که او را

همچون اسوه و الگو برای شهرباران معرفی کند:
زنده‌ست نام فرخ نوشیروان به خیر

گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند
خیری کن ای فلاں و غنیمت شمار عمر

زان پیشتر که بانگ برآید فلاں نماند
در مقابل، قارون است که در مال‌اندوزی شهرتی تمام

دارد.

قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت
نوشیروان نمرد که نام نکو گذاشت

سعدي همچنان‌که نام نیک را معادل زندگی جاوید

... وگر رفت و آثار خیرش نماند
نشاید پس از مرگش الحمد خواند
و کلام آخر اینکه:
بزرگی کز او نام نیکو نماند
توان گفت با اهل دل، کو نماند

پی‌نوشت

- ۱- سید جواد طباطبائی، زوال اندیشه‌ی سیاسی در ایران، کویر، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۱.
 - ۲- همان، ص ۶۴.
 - ۳- علی اصغر حلیبی، تاریخ اندیشه‌ی سیاسی ایران، ناشر بیهقی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
 - ۴- دیگر از این جمله است: کیمیای سعادت و نصیحة‌الملوک و تحفه‌الملوک از امام محمد غزالی، داستانهای بیدپایی از محمد بخاری، روضۃ‌العقول ملطی، ساز و پیرایه‌ی شاهان افضل‌الدین محمد کاشانی، کلیله و دمنهی قانعی، جواعی‌الحكایات و لوعاع الروایات سدید‌الدین محمد عوفی، اخلاق ناصری، از خواجه نصیر‌الدین طوسی، فرج بعد از شدت از حسین دهستانی، تحفه‌الملوک علی اصفهانی و...
 - ۵- بوستان سعدی (سعدی‌نامه)، تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۹.
 - ۶- بوستان، باب اول، ص ۴۳.
 - ۷- گلستان سعدی، تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۷۰.
 - ۸- بوستان، باب اول، ص ۷۶ - ۷۵.
 - ۹- کلیات سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، «غلیبات»، نشر محمد، انتشارات امین، چاپ اول.
 - ۱۰- ر.ک: فصلنامه‌ی فرهنگ اصفهان، شماره‌ی ۲۲، زمستان ۱۳۸۰.
 - ۱۱- مهدی محقق: «سعدی و فرهنگ اسلامی»، مجموعه‌ی سعدی‌شناسی (دفتر دوم)، به کوشش کوروش کمالی سروستانی، بنیاد فارس‌شناسی، با همکاری اداره‌ی کل فرهنگ و ارشاد اسلامی فارس، شیراز، ۱۳۷۸، ص ۳۸.
 - ۱۲- سعدی‌شناسی (دفتر دوم)، ص ۳۹.
 - ۱۳- بوستان، «حکایت سفر هندوستان و ضلالت بتپستان»، ص ۱۷۸.
 - ۱۴- ای کریمی که از خزانه‌ی غیب گبر و ترسا وظیفه‌خور داری دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمن این نظر داری
- برای درک تأثیر تعصب نظامیه‌ای سعدی، مقایسه شود با این داستان از اسرارالتوحید که «روزی شیخ ابوسعید با جمعی از اصحاب به راهی می‌گذشت، عبورشان از نزدیک کلیساها افتاد. بنا بر تقاضای ترسیان، شیخ و اصحاب به کلیساها درآمدند. همه‌ی ترسیان پیش آمدند و خدمت کردند... یکی گفت ای شیخ دستوری هست تا آیتی بخوانند؟ شیخ گفت بباید خوانند. مقریان قرآن بخوانند. آن جماعت همه از دست بررفتند، نعره‌ها زدن و زاری بسیار کردند و همه‌ی جمع را حالتها پدید آمد. چون به جای خویش بازآمدند، شیخ برخاست و بیرون آمد... یکی گفت: اگر شیخ اشارت کردی همه زیارات باز کردندی، شیخ گفت: ماشان بربسته بودیم تا باز کنیم.» (ابوسعید ابوالخیر، اسرارالتوحید، به نقل از قلمرو سعدی، ص ۳۹۵)
- ۱۵- گلستان، باب ۳، ص ۱۱۶.
- ۱۶- سعدی‌شناسی (دفتر دوم)، ص ۳۹.
- ۱۷- گلستان، باب اول، ص ۶۶.
- ۱۸- همه قبیله‌ی من عالمان دین بودند مرا معلم عشق تو شاعری آموخت
- ۱۹- بوستان، دیباچه، ص ۴۱ - ۴۰.
- ۲۰- کلیات سعدی، قصاید و قطعات، ص ۱۴۲.
- ۲۱- بوستان، باب اول.
- ۲۲- کلیات سعدی، نصیحة‌الملوک، ص ۱۹.
- ۲۳- کلیات سعدی، قصاید، ص ۶۲.
- ۲۴- کلیات سعدی، در تربیت یکی از ملوک، ص ۳۶.
- ۲۵- کلیات سعدی، قطعات، ص ۱۴۴.
- ۲۶- بوستان، باب اول.
- ۲۷- علی دشتی، قلمرو سعدی، امیرکبیر، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۵۶، ص ۳۹۲.
- ۲۸- بوستان، باب اول، ص ۶۳.
- ۲۹- قرآن کریم، الذاریات، ۵۵.
- ۳۰- کلیات سعدی، نصیحة‌الملوک، ص ۵.
- ۳۱- که را دانی از خسروان عجم ز عهد فریدون و ضحاک و جم که در تخت و ملکش نیامد زوال نماند بجز ملک ایزد تعالی که را جاودان ماندن امید ماند چو کس را نبینی که جاودید ماند...
- ۳۲- کلیات سعدی، قصاید، ص ۵۹.
- ۳۳- کلیات سعدی، قصاید ص ۳۸، یادآور شعر معروف معاصر از شادروان فروغ فرخزاد، «تنها صداست که می‌ماند».